

خداشناسی علوی در مثنوی مولوی

دکتر احد فرامرز قراملکی*

محمدجواد فلاح**

چکیده

خداشناسی مولوی از مباحث مهم در شناخت اندیشه‌های مولانا است. جلال‌الدین مولوی در شناخت خدا به طریق کدام مشرب و طایفه گام بر می‌دارد؟ آیا خداشناسی وی فلسفی است یا کلامی یا عرفانی و یا...؟ مقاله حاضر مطالعه مورد پژوهانه در بازتاب روایت معروف از امیر مؤمنان علی (ع) «عرفت الله بفسخ العزائم»، نحوه تأثیر خداشناسی مولوی از امام علی (ع) را توضیح می‌دهد. مولوی در مواضع مختلف این روایت را با تمثیل‌های گوناگون می‌آورد. وی شرط شناخت خدا به وسیله «فسخ عزم» و «شکستن همت» را برخوردار از نگاه «از اویی» و چشم عاشقانه می‌داند. بر این اساس فرایند شناخت خدا بر اساس فسخ عزائم چنین است که فرد با نگاه عاشقانه بی‌مرادی را آینه جمال معشوق می‌یابد و شکسته شدن عزم را عزم شکنی او می‌بیند و در واقع آفتاب را دلیل آفتاب قرار می‌دهد؛ این تحلیل، روایت را از برهان‌ان به طریق متکلمان و فیلسوفان فراتر می‌برد. شناخت خدا در چنین فرایندی شناخت ابتدایی و آنی نیست بلکه شناخت اشتدادی و مستمر است. آفتاب آمد دلیل آفتاب خود بازتاب روایت از امام علی (ع) است که در جواب «لم عرفت ربک؟» فرمود: بما عرفنی نفسه.

کلیدواژه: فسخ عزائم، شناخت خدا، مثنوی، نهج البلاغه، امام علی (ع)، برهان‌ان.

*. استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران. Email: ghmaleki@ut.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد گروه معارف اسلامی دانشگاه تهران.

Email: Andishe_novin_dini@yahoo.com

۱. طرح مسئله

مولوی در ضمن حکایت قصه‌هایش، چون با «عشق»، «شمس تبریزی» و «علی (ع)» مواجه می‌شود، نظم گفتار را از دست می‌دهد، وصف العیش نصف العیش او را بی‌درنگ وا می‌دارد تا تجارت شیرین خود را مرور کند، سخن به حاشیه می‌رود، حکایت منظوم به شعر شیرین مبدل و با موسیقی همراه می‌شود و غالباً به زبان تازی خوش‌تر می‌گردد و صد زبان دیگر می‌آید. اگر همچنانکه قصه گفتن مولوی را گوش می‌داریم، سوی نبض و جستش نیز هوش بداریم، و بیابیم «تا که نبض از نام کی گردد جهان» بی‌گمان نبض مولوی از نام علی (ع) برمی‌جهد.

نشان دادن شیفتگی مولوی نسبت به امام علی (ع) و بیان تأثر و الهام وی از آن حضرت بر آشنایان با مثنوی امری بدیهی و بی‌نیاز به تحقیق می‌نماید. بیت‌های ۳۷۵۷ تا ۳۷۶۵ دفتر اول نمونه‌ای است از تصریح خود مولوی از آنچه به تعبیر وی از علی (ع) بر وی تافته است:

راز بگشا ای علی مرتضی
یا تو واگو آنچه عقلت یافتست
ای پس سوء القضا حُسن القضاء
یا بگویم آنچه بر من تافتست
از تو بر من تافت پنهان چون کنی؟
بی زبان چون ماه پرتو می‌زنی
گاهی خطور اسم و یا به میان آمدن لقبی در ذهن مولوی که علی (ع) را به وی تداعی کند، گُل شعر وی می‌شکفتد:

مرحبا یا مرتضی یا مجتبی
انت مولی القوم من لم یستهی
إنْ تَغِبْ جَاءَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْفَضَا
قَد رَدَى كَلَّالَانَ لَمْ یَسْتَهَى

(دفتر اول، ۹۹-۱۰۰)

مروری بر گزارش فروزانفر در احادیث مثنوی فراوانی تأثیر سخن امام علی (ع) بر مثنوی را نشان می‌دهد. آنچه در این مقام محتاج مطالعه نظام‌مند است، تحلیل نحوه تأثر مولوی از امام علی (ع) است. نیل به چنین مقصدی به وسیله مطالعه مورد پژوهانه‌ای میسر است که مصداقی از تأثیر کلام امیر مؤمنان علی (ع) بر مثنوی مورد تحلیل قرار گیرد. برهان فسخ عزائم در شناخت خدا (نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۵۰) به دلایل فراوانی، شایسته چنین مطالعه‌ای است.

مسئله شناخت خدا از قدیمی‌ترین مسائل معرفتی بشر است. صاحبان معارف مختلف در این مقام سخنهاى فراوان گفته‌اند. دلایل فراوانی به وسیله فیلسوفان،

متکلمان، عرفا و دیگر دانشمندان در اثبات وجود خداوند اقامه شده است. ادله خداشناسی را که در نظامهای مختلف معرفتی مورد تقریر، نقد، بازسازی قرار گرفته‌اند، «ادله کلاسیک» می‌خوانیم. یکی از ادله غیرکلاسیک و بسیار مهم در خداشناسی، شناخت خدا به وسیله گسسته شدن عزم‌ها، گشوده شدن پیمانها و از بین رفتن همت‌هاست.

در روایات شیعی از امام معصوم (ع) نقل شده است، که ایشان خدا را به چنین وسیله‌ای می‌شناسند. فهم این سخن، بدون آنکه آن را به ادله انتزاع اهل فلسفه و کلام تحویل دهیم، محتاج تحقیق و تأمل است. تعبیر «عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم» به دلیل انتساب سخن به امیرمؤمنان (ع) نشان از تجربه ژرف آن حضرت دارد که در متن حوادث روزمره زندگی، و نه صرفاً در تحلیلهای عقل نظری، خدا را می‌شناسد.

مولوی از نادر دانشمندانی است که خداشناسی به فسخ عزائم را مورد تأمل فراوان قرار می‌دهد و آن را بارها در زندگی خود تجربه می‌کند و افراد را به چنین تجربه‌ای ترغیب می‌کند بلکه چنین تجربه‌ای را تسهیل می‌سازد. تحقیق حاضر به گزارش و تحلیل فهم مولوی از عرفت‌الله بفسخ العزائم می‌پردازد تا هم نحوه تأثر مولوی از امام (ع) تحلیل گردد و هم ژرفای بیان امام علی (ع) را دانسته باشد.

۲. «فسخ عزائم» در نهج البلاغه

خداشناسی مبتنی بر فسخ عزائم در متون روایی به صورتهای مختلفی آمده است. در اینجا به روایت سید رضی (۳۵۹-۴۰۶ ق) در نهج البلاغه بسنده می‌کنیم:

در بخش سوم نهج البلاغه در گزارش کلمات قصار، حکمت ۲۵۰ چنین آمده است: «عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم»: خدای سبحان را به فسخ شدن عزم‌ها، گشوده شدن پیوند پیمانها و شکستن همتها می‌شناسم. تعبیر فعل به صورت صیغه معلوم متکلم وحده اهمیت دارد و در تحلیل سخن باید وابستگی فعل به فاعل معین (امام علی (ع)) مورد توجه قرار گیرد. مضمون این روایت به طرق مختلف در آثار روایی آمده است که گزارش آنها محتاج نوشتار دیگری است.

۳. فسخ عزائم در مثنوی

مولوی خداشناسی مبتنی بر فسخ عزائم را از نهج البلاغه یافته و احتمالاً با برخی از

شروح مربوط به قرنهای پنجم تا نیمه اول قرن هفتم یعنی شرح کسانی چون بیهقی کیدری (حداق الحقائق، ج ۲، ص ۶۶۷)، علی بن زید بیهقی (معارج، ج ۴، ۱۹۱) و قطب‌الدین راوندی (منهاج البراعه، ج ۳، ص ۳۵۱) آشنایی داشته است. مواضعی که مولوی به برهان فسخ عزائم می‌پردازد عبارتند از: دفتر دوم، بیت ۱۱۲۰، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۱ و دفتر سوم، بیت ۴۴۶۸ است. البته توجه به فسخ عزم در جای جای مثنوی و دیوان شمس وجود دارد و مولوی از آن درسها گرفته است. این گزارش را از موضع اخیر آغاز می‌کنیم:

۱-۳. موضع نخست (دفتر سوم، بیت ۴۴۶۸)

چون مرادات همه اشکسته پاست پس کسی باشد که کام او رواست کریم زمانی که در مصرع اول، «چون» را موافق برخی نسخ «که» می‌آورد، مصرع دوم را به صورت استفهامی تلقی می‌کند و بهتر، آن می‌داند که آن را استفهام انکاری فرض کنیم یعنی هیچ کس نیست که در دنیا مقصود و مرادش تماماً حاصل شود. وی از عده‌ای نیز نقل می‌کند که مصرع دوم به حضرت حق اشاره دارد که مرادش همیشه حاصل است. کریم زمانی این وجه را نیز غلط می‌داند (شرح جامع مثنوی، ج ۳، ص ۱۱۳۴). براساس شرح زمانی این بیت هیچ ارتباطی با دلیل فسخ عزائم ندارد و صرفاً تسکینی بر کسانی است که همیشه بد می‌آورند و از دنیا ناملایمی می‌کشند. ادله فراوانی بر نادرستی این تفسیر از بیت یاد شده، وجود دارد که اهم آنها را بیان می‌کنیم.

فروزانفر بیت مورد بحث را به کلمه قصار حضرت علی (ع) ارجاع می‌دهد (احادیث مثنوی، ص ۱۱۰) و مصرع دوم را به شکل اخباری (و نه استفهامی) می‌آورد. پس بیت را باید به گونه‌ای دیگر معنا کرد: «و به دلیل اینکه همه مرادهای تو شکسته پاست، پس کسی وجود دارد که کام او قاهرانه بر کام شما چیره و رواست» این معنا به مفاد «عرفت الله بفسخ العزائم» نزدیک تر است. شرح شهیدی نیز چنین معنایی را بیان می‌کند (دفتر سوم، ص ۶۷۷).

دلیل دوم بر متناسب بودن بیت مورد بحث با برهان «فسخ عزائم» و اقتباس مولوی از بیان حضرت علی (ع) عنوانی است که این بیت و بیتهای همراه (۴۴۶۲-۴۴۷۲)، با آن عنوان به میان آوردند:

فسخ عزائم و نقضها جهت با خبر کردن آدمی را از مالک و قاهر اوست و

گاه عزم او را فسخ ناکردن و نافذ داشتن تا طمع او را بر عزم کردن دارد و تا باز عزمش را بشکند تا تنبیه بر تنبیه بود.

در ذیل همین عنوان و در میان بیت‌های یاد شده دو بیت زیر روشنگر ادعای تناسب بیت مورد بحث با فسخ عزائم‌اند.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش باخبر گشتند از مولای خویش
بی‌مرادی شد قلاووز بهشت حُفَّت الجَنَّةُ شنوای خوش سرشت

(۳: ۴۴۶۶ و ۴۴۶۷)

مهم‌ترین نکته‌ای که تفسیر ادعا شده در خصوص بیت مورد بحث را مستدل می‌کند، توجه به زمینه‌ای است که مولوی این بیت را در آن زمینه طرح می‌کند. مولوی در چه زمینه‌ای سخن می‌گفت که با عنوان «فسخ عزائم...» ابیات مورد بحث را طرح کرد؟ مولوی تجربه‌ای را که در دیوان شمس آن را بارها می‌بینیم، گزارش می‌کند: عزم و تلاش در خاموشی، نگفتن و راز نهفتن؛ اما ناکامی در چنین عزمی و شکستن شدن عزم. این سخن را بعد از این مدفون کنم. آن کشنده می‌کشد، من چون کنم؟

(۳: ۴۴۵۲)

مولوی این تجربه (عزم بر نگفتن و گسسته شدن آن عزم) را مورد تأمل و مذاقه قرار می‌دهد و از عزم‌شکن قاهر و مسخر جستجو می‌کند:

کیست آن کیت می‌کشد ای معتنی آنکه می‌نگذاردت کین دم زنی
صد عزیمت می‌کنی بهر سفر می‌کشاند مر تو را جای دگر
ز آن بگرداند به هر سو آن لگام تا خبر یابد ز فارس، اسب خام

(۳: ۴۴۵۲-۴۴۵۵)

تمثیل مولوی روشنگر است، اسب اراده می‌کند سویی رود اما اسب‌سوار او را به تسخیر و قهر به مقصد دیگری می‌کشاند تا به او بفهماند که در تسخیر و قهر کسی است. غفلت‌ستیزی، آگاه‌بخشی و خبریابی مهم‌ترین خاصیت فسخ عزائم است.

اسب زیرک سار زان نیکو پی است کو همی داند که فارس بر وی است

(۳: ۴۴۵۶)

مولوی نگرش مبتنی بر «از اویی» رابه جای نگاه استقلالی به حوادث مطرح می‌کند تا بتواند شکست عزم و بی‌مرادی را آینه جمال عزم شکن کند.

اولدلت را بر دو صد سودا ببست بی‌مرادت کرد پس دل را شکست

چون شکست او بال آن رأی نخست چون نشد هستی بال اشکن درست

(۳: ۴۴۵۷ و ۴۴۵۸)

توجه به این ابیات که زمینه طرح بیت «که مرادات همه اشکسته پاست...» است، نشان می‌دهد که مصرع دوم «پس کسی باید که کام او، رواست» استفهامی نیست و تفسیرهایی که زمانی گزارش می‌کند دور و بدون وجه‌اند بلکه صحیح آن است که آن را تفسیر عرفاً الله بفسخ العزائم (به روایتی که در غررالحکم به صورت فعل مجهول آمده است) بدانیم: فسخ عزم و نقض هم می‌شناساند که قاهری وجود دارد که عزم و همت‌ها را تسخیر می‌کند.

۲-۳. موضع دوم: دفتر سوم بیت ۲۷۸۱

این حروف حال هات از فسخ اوست عزم و فسخت هم ز عزم و فسخ اوست این بیت به صراحت، تفسیر ما از بیت ۴۴۶۸ دفتر سوم را تأیید می‌کند. زمانی نیز که بیت ۴۴۶۸ را جور دیگر قرائت و تفسیر کرده است در ذیل این بیت به روایت «عرفتُ الله بفسخ العزائم و حل العقود» اشاره می‌کند. ترجمه زمانی از حل العقود، گشودن گره پیمان‌هاست (شرح جامع، دفتر سوم، ص ۷۰۱) این ترجمه دقیق‌تر از ترجمه استاد شهیدی است: گشوده شدن بسته‌ها (شرح مثنوی، دفتر سوم، ۶۷۶).

بیت مورد بحث، زمینه مهمی دارد که توجه به آن در فهم برداشت مولوی از روایت فسخ عزائم روشن‌گر است:

دیده و دل هست بین اصبعین چون قلم در دست کاتب ای حسین
اصبع لطف‌ست و قهر و در میان کلک دل با قبض و بسطی زین بنان
ای قلم بنگر گر اجلایستی که میان اصبعین کیستی
جمله قصد و جنبشت زین اصبع است فرق تو بر چار راه مجمع است
بیت نخست که چشم و قلب را میان دو انگشت پروردگار می‌داند و آن را قلمی در دست نویسنده تشبیه می‌سازد، اساساً برگرفته از روایت نبوی است: «إِنَّ قلوب بنی آدم کُلُّها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحدٍ یصرِّفه حیث یشاء» (فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۶) و (علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۴).

مولوی در بیت دوم، دو انگشت حق را به لطف و قهر الهی تفسیر می‌کند که با آن دو، قلم دل دچار قبض و بسط می‌گردد. این هم نمونه دیگری از نگاه «از او بی» است که

حوادث را نعمت و لطف الهی و یا نعمت و قهر الهی می‌بیند. در موضع نخست از تمثیل اسب و اسب‌سوار استفاده کرد و در این موضع از تمثیل قلم و نویسندگانه بهره می‌برد. مولوی در این موضع برخلاف موضع نخست، علاوه بر تجربه قدرت قاهرانه خدا در فسخ عزائم نکته‌ای دیگر نیز می‌افزاید: تو خود بارها عزم کرده‌ای و آن را به دلایل و عواملی برهم زده‌ای، نگرش از او بی‌نشان می‌دهد که هم عزم تو و هم فسخ تو در واقع عزم و فسخ خدای قاهر است.

۳-۳. موضع سوم: بیت ۱۱۲۰ دفتر دوم

نیزه گردانی است ای نیزه که تو راست می‌گردی گهی، گاهی دو تو

فروزانفر نیز مناسبت این بیت را با «عرفت الله بفسخ العزائم» بیان کرده است (احادیث مثنوی، ص ۵۲). در مواضع پیشین دو تمثیل اسب و اسب‌سوار و قلم و نویسندگانه را بیان کرد و در این موضع تمثیل سوم را مطرح می‌کند: ای نیزه! نیزه گردانی وجود دارد که به وسیله آن گاهی راست می‌گردی و گاهی خمیده می‌شوی! این بیت نیز زمینه‌ای دارد که توجه به آن مفاد بیت را روشن می‌کند.

مولوی تجربه‌ای را مرور می‌کند: بارها عزم می‌کند تا از شمس تبریزی سخن نگوید. در آغاز دفتر اول در برابر اصرار حسام‌الدین، عزم استوار خود را نشان می‌دهد:

این نفس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست
از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

(۱۲۵:۱ و ۱۲۶)

اصرار مکرر حسام‌الدین و انکار قاطع مولوی از بیت ۱۲۷ تا ۱۴۱ به تفصیل آمده است. مولوی این ماجرا را با توصیه زیر به پایان می‌برد:

فتنه و آشوب و خون‌ریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

(۱۴۲:۱)

اما عجب که باز گردد او می‌گردد و از او سخن می‌گوید! چه کسی عزم او را می‌شکند؟ نه این است که خود شمس عزم مولوی را درهم می‌کوبد تا خود را نشان دهد:

باز گرد شمس می‌گردد عجب هم ز فرّ شمس باشد این سبب
شمس باشد بر سببها مطلع هم ازو حبل سببها منقطع
ور شوم نسومید، نسومیدی من عین صنّ آفتاب است ای حسن

عین صنع از نفس صانع چون بُرد
هیچ هست از غیر هستی چون چَرَد؟
و آنکه گردش‌ها از آن دریا ندید
هر دم آرد رو به محرابی جدید
(۲: ۱۱۱۰ تا ۱۱۱۷)

مصدق دیگر از عزم شکنی که مورد تأمل مولوی قرار می‌گیرد «توبه شکنی» است. توبه شکنی، فسخ عزم بر توبه است. ای توبه‌ام شکسته از تو کجا گریزم (دیوان شمس).

۴. تفسیر مولوی از فسخ عزائم

شارحان نهج البلاغه شناخت خداوند به وسیله فسخ عزائم را مورد بحث و تفسیر قرار داده‌اند. دیدگاه رایج، تقریر آن به صورت یکی از ادله کلاسیک خداشناسی در آثار کلامی و فلسفی است. نمونه آن را می‌توان در شرح ابن میثم بحرانی (؟-۶۷۹) رؤیت کرد. از نظری، شکسته شدن عزم و نقض یافتن همت که یا به خاطر از بین رفتن انگیزه فرد است و یا به خاطر معارضی که مانع آن می‌گردد، مصداقی از تغییر و تبدیل است که به دلیل امکان، محتاج به یکی از دو طرف وجود و عدم هستند و نیازمند مرجح و مؤثر. اگر این مرجح و مؤثر خود شخص باشد، دور و یا تسلسل لازم می‌آید پس چاره‌ای نیست جز اینکه این فسخ را منتهی به خداوند مقلب القلوب بدانیم (شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۶۵).

این تقریر از دلیل فسخ عزائم آن را از رهیافتی در متن زندگی و حوادث و تجارب روزمره دورتر ساخته و به یک استدلال نظری صرف از جنس برهان این مبدل می‌سازد: برهان حدوث یا برهان وجوب و امکان و یا... چنین تقریری را از جهات مختلف می‌توان نقد کرد، در اینجا چالشی را پرتو فهم عمیق‌تر روایت می‌کنیم:

در روایتی که کلینی از امیر مؤمنان علی (ع) نقل می‌کند از حضرتش می‌پرسند: پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش را به من شناساند^۱ (اصول کافی، ص ۴۱) مضمون روایت همان است که از امام علی (ع) نقل شده است که می‌فرماید: اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان. چگونه می‌توان دو روایت «عرفت الله بفسخ العزائم» و «بما عرفنی نفسه» را جمع کرد؟ آیا دومی را می‌توان پرتوی در فهم اولی دانست؟ این چالش را در مثنوی نیز می‌توان طرح کرد زیرا همان‌گونه که فروزانفر نیز یادآور می‌شود (احادیث مثنوی، ص ۲) مولوی مضمون همین روایت اخیر را بارها در مثنوی بیان کرده است. وی در دفتر اول گوید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

(۱۱۶:۱)

وی در بیت بعدی، براهین این را مورد نقد قرار می‌دهد و آن را با شناخت آفتاب به وسیله آفتاب مقایسه می‌کند:

از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد
سایه خواب آرد ترا همچون سمر چون برآید شمس انشق القمر

(۱۱۷:۱ و ۱۱۸)

مولوی در دفتر سوم همین موضع را دوباره اخذ می‌کند:

خود نباشد آفتابی را دلیل جز که نور آفتاب مستطیل
سایه کی بود تا دلیل او بود این بسستش که ذلیل او بود

(۳۷۱۸ و ۳۷۱۹)

چگونه می‌توان معرفت به فسخ عزائم را در پرتو معرفت آفتاب به آفتاب تفسیر کرد و «عرفت الله بفسخ العزائم» را به وسیله «بما عرفنی نفسه» تحلیل کرد؟

گفتیم متکلم وحده بودن ساختار صرفی فعل در این روایت نقش اساسی دارد: «عرفت» تعلق معرفت به فاعل معینی را نشان می‌دهد و به تعبیر دیگر، فعل شخص وابسته است. به همین دلیل برخی از شارحان نهج البلاغه، آن را معرف نفس دانسته‌اند. (خویی، منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۳۱۶).

همین جا می‌توان پرسید چرا علی (ع) چنین معرفتی را پیدا می‌کند و عده دیگری از آن محرومند؟ این سؤالی است که مولوی نیز آن را طرح می‌کند. در آنچه قبلاً از مولوی نقل کردیم، بیت زیر پاسخ همین سؤال است:

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش با خبر گشتند از مولای خویش
در تمثیل قلم نیز این نکته را یاد آور می‌شود که هر قلمی میان اصبعین بودن را درک نمی‌کند «زین تقلب هر قلم آگاه نیست» (۳: ۲۷۸۲) مگر آنکه اجلالی باشد.

ای قلم بنگر گر اجلالیستی که میان اصبعین کیستی
اجلالی یعنی منسوب به اجلال، یعنی بلندمرتبه و از عالم بالا. چه کسی می‌تواند حوادث روزمره زندگی را آینه جمال کند و با فسخ عزم، شکستن همت و فرو ریختن پیمان، خدا را بشناسد؟ کسی که از نگاه «از اویی» به جهان می‌نگرد. نگاه استقلالی به جهان و غبار غفلت بر دیده داشتن، فسخ عزائم را سبب خداشناسی نمی‌کند.

چشم خود بر بند زان خوش چشم، تو عاریت کن چشم از عشاق او
 بلکه ازو کن عاریت چشم و نظر پس ز چشم او به روی او نگر
 چشم عاشق بی مرادها را آینه جمال معشوق می یابد. به طور مسلم این شناخت،
 شناخت ابتدایی نیست؛ زیرا فرد ابتدا به طریقی از چشم عاشق برخوردار می شود و با
 چنین چشمی، نگاه «از او بی» پیدا می کند و شکستن عزم را نیز از آن او می بیند. «عرفتُ
 الله بفسخ العزائم» در این تفسیر شناخت خدا به وسیله خداست زیرا شکسته شدن عزم
 را عزم شکنی خدا دیدن است که به شناخت خدا می انجامد. و إلا با نگاه استقلالی
 شکسته شدن عزمها حادثه ای است بدون مدلول. دلالت وقتی است که این شکسته
 شدن هویت «از او بی» یابد و نومییدی خود را عین صنع آفتاب (مثنوی ۲: ۱۱۵) می داند
 و در این صورت خدا را با آنچه خودش را به ما می شناساند، شناخته ایم و این شناخت
 آنی و ابتدایی نیست بلکه شناختی اشتدادی، مستمر و پایدار است. شرط چنین شناختی
 اجلاالی بودن است تا نور آفتاب را ببیند و آن را دلیل آفتاب یابد.

حوادثی چون فسخ عزم و شکستن همت را دو گونه می توان پشت سر نهاد: غافلانه
 و توأم با بی توجهی و هشیارانه و همراه با وقوف. قسم دو را «تجربه» می نامند. این
 وقوف بر شکسته شدن عزم اگر با چشم و دل عاشقانه همراه باشد، در هر شکستی،
 دست عزم شکنانه معشوق را رؤیت می کند و اگر با چشم زاهدانه همراه باشد، هر
 شکستی را قهر قاهری می یابد. فرایند «تجربه فسخ عزائم آنگاه معرفت خدا» از آن
 کسی است که حوادث را مدبرانه می بیند و آنها را نعمت یا بلا می داند و حاصل چنین
 تجربه ای اشتداد معرفت به خدا و نو شدن دائمی چنین معرفتی است.

عزم شکنی به معنای (عزم ← فسخ عزم) آنگاه که در کانون تجربه، شهود و حتی
 تأمل قرار گیرد، تبیین و تحلیل می طلبد. این تبیین می تواند سراغ از علل درونی بگیرد
 مانند آنچه یونگ آن را با من یک و من دو بیان می کند (خاطرات، رویاها و اندیشه ها) و
 می تواند سراغ از علل بیرونی بگیرد. چنین جستجویی به نگاه از او بی می انجامد. در
 نگاه از او بی، اراده فسخ کننده به عزم ما چیره است و این دو تفسیر جبرگرایانه اشعری و
 در تسخیر دیدن شیعی را بر می تابد. در دیدگاه دوم، تسخیر هویت موهبتی نیز می یابد.
 گر مرادت را مذاق شکر است بی مرادی نی مراد دلبر است

تجربه فسخ عزم با نگاه از او بی، مسخری را نشان می دهد که فسخ عزم وی نه جبر
 که جباری است و جای را بر اختیار من تنگ نمی کند زیرا او بیگانه از من نیست بلکه از
 من من تر است و به جایی که می کشد خوش تر است.

بر دو چشم من نشین ای که از من من تری تا قمر را وانمایم کز قمر روشن تری

(دیوان شمس)

نتیجه

مولوی با اقتباس و الهام از کلمه قصار «عرفت الله یفسخ العزائم» آن را در مواضع مختلف و با تمثیلهای فراوان در شناخت خدا مطرح می‌کند. فرایند چنین شناختی، نگاه «از اوایی» به حوادث روزمره و تجربه عزم و همت‌های مشخصی در متن زندگی است که شکسته شدن عزم را عزم شکنی او می‌یابد و آفتاب را دلیل آفتاب می‌بیند. مولوی، بیان حضرت علی (ع) در معرفت خدا «بما عرفنی نفسه» را نیز در مثنوی اخذ می‌کند و در پرتو آن «فسخ عزائم» را تفسیر می‌کند. شرط چنین معرفتی چشم عاشقانه داشتن و اجلالی شدن شخص است. بنابراین چنین شناختی شناخت اشتدادی است و نه ابتدایی.

پی‌نوشت

۱. و سئل امیرالمؤمنین (ع). لم عرفت ربک؟ فقال بما عرفنی نفسه.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین: «التوحید» تصحیح و تعلیق، سید هاشم حسینی تهرانی، مکتبه الصدق، ۱۳۹۸ ه.ق.
۲. _____: الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳. _____: علل الشرایع، قم، مکتبه الداودی، ۱۳۸۵ ه.ق.
۴. بحرانی، میثم بن علی بن میثم: شرح نهج البلاغه، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲ ه.ش.
۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد: رجال البرقی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه.ق.
۶. بیهقی، علی بن زید: معارج نهج البلاغه، مصحح: محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۶۷ ه.ش.
۷. بیهقی کیزری، قطب‌الدین محمد بن حسین: حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه، مصحح: عزیزالله عطاردی، قم، بنیاد نهج البلاغه، انتشارات عطارد، ۱۳۷۵ ه.ش.

۸. راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبة الله: منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قم، مرعشی، ۱۳۶۴ ش.
۱۰. سید رضی: نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مشیری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۱. شهیدی جعفر، شرح منثوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
۱۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان: احادیث منثوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه. ش.
۱۳. کلینی، اصول کافی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی‌تا.
۱۴. مولوی جلال‌الدین بلخی، منثوی، تصحیح نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۷۵.
۱۵. هاشمی خونی، میرزا حبیب‌الله: منهاج البلاغه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح: سید ابراهیم میانجی، مکتبه اسلامیة، ۱۳۵۸ ه. ش.
۱۶. یونگ کارل گوستاو، خاطرات، رویاها و اندیشه‌ها، ترجمه پروین فرامرزی، انتشارات آستان قدس.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی